

# «خیام صادق»

مجموعه آثار صادق هدایت درباره خیام

مقدمه و گردآوری: «جهانگیر هدایت»

## فهرست

۷	.....	مقدمه - جهانگیر هدایت
۲۳	.....	رباعیات حکیم عمر خیام - صادق هدایت
۲۵	.....	شرح حال حکیم عمر خیام
۳۷	.....	رباعیات حکیم عمر خیام
۹۱	.....	ترانه‌های خیام - صادق هدایت
۹۳	.....	مقدمه
۱۰۵	.....	خیام فیلسوف
۱۲۵	.....	خیام شاعر
		ترانه‌ها:
۱۳۹	.....	راز آفرینش
۱۴۴	.....	درد زندگی
۱۴۷	.....	از ازل نوشته
۱۵۰	.....	گردش دوران
۱۵۷	.....	ذرات گردنده
۱۶۲	.....	هرچه باده باد
۱۷۱	.....	هیچ است
۱۷۴	.....	دم را دریابید

## شرح حال حکیم عمر خیام

غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام از مشاهیر حکمای زمان و اعجوبه شعرای دوران و یکی از بزرگ‌ترین مفاخر ایرانیان محسوب می‌شود.

خیام در اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم هجری میزیسته و قسمت اعظم حیات خود را در نیشابور، یکی از شهرهای معتبر آن زمان، متمکن بوده و در سنه ۵۱۷ در همان‌جا وفات کرد.

اگرچه این حکیم در اکثر علوم، خاصه ریاضیات و نجوم، مهارتی به کمال داشته لکن شهرتی که اخیراً در اروپا و امریکا به هم رسانیده بیشتر به جهت رباعیات حکمت‌آمیزی است که در هنگام فراغت سروده و از طرز شعر وی معلوم می‌شود که خود حکیمی است مبتدع. به علاوه هیچ کدام از شعرای معروف، خیالات فلسفی خود را به شیوایی و زبردستی خیام ادا ننموده، اغلب دچار تنگی قافیه شده‌اند.

علت تخلص این حکیم را به خیام احتمال می‌دهند که پدر او حرفت خیمه‌دوزی داشته لکن تصور نمی‌رود که خیام هم بنوبه خود این شغل را تعقیب کرده باشد. به هر حال این عادت منحصر به خیام نیست بلکه اغلب شعرا مانند فریدالدین عطار و غیره نیز به همین نهج تخلص اختیار نموده‌اند.

تحقیقاتی که راجع به فلسفه و ترجمه حال خیام باشد دارای مطالب سودمندی است که علیحده قابل توجه و اعتناء خواهد بود لکن در این جا

فقط به شرح نکات مهمه اکتفا نموده و از بسیاری مطالب صرف نظر می‌شود. از آن جمله ترجمه‌های است که شرق‌شناس معروف پروفیسور ادوارد براون Pr. Edward, G. Browne در کتاب نفیس خود موسوم به «تاریخ ادبیات ایران»<sup>۱</sup> مرقوم داشته‌اند، لهذا خلاصه‌ی مرقومات ایشان با اندکی اضافه نگاشته می‌شود.

قدیمی‌ترین کتابی که از خیام ذکر می‌آورد چهار مقاله‌ی نظامی عروضی سمرقندی است که معاصر خیام بوده و دو حکایت در ضمن مقاله درباره‌ی خیام می‌نگارد:

«در سنه‌ی سته و خمس مائه به شهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای (امیرابوسعید جره) خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام (مظفر اسفرائی) نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم. در میان مجلس عشرت از حجة‌الحق عمر شنیدم که او گفت: گور من در موضعی باشد که هر بهار باد شمال بر من گل افشان کند. مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنونی گزاف نگوید.

چون در سنه‌ی ثلثین به نسابور رسیدم چند سال بود تا آن بزرگوار روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود. آدینه به زیارتش رفتم و یکی را با خود بیردم که خاک او را به من نماید. مرا به گورستان جره (حیره) بیرون آورد و بر دست چپ گشتم. در پائین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امرود و زردآلو سر از آن باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود و مرا یاد آمد آن حکایت که به شهر بلخ از او شنیده بودم، گریه بر من افتاد که در بسط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمی‌دیدم، ایزد تعالی جای او در جنان کناد بمنه و کرمه.»

1. A Literary History of Persia, vol. II.

و هم او گوید:

«اگرچه حکیم حجة‌الحق عمر بدیدم اما ندیدم او را در احکام نجوم هیچ اعتقادی و از بزرگان هیچ کس ندیدم و نشنیدم که در احکام نجوم اعتقادی داشت. در زمستان سنه‌ی ثمان خمس مایه به شهر مرو سلطان کس فرستاد به خواجه بزرگ صدرالدین محمد بن مظفر رحمة‌الله که خواجه امام عمر را بگویی تا اختیاری کند که به شکار رویم که اندر آن چند روز برف و باران نیاید و خواجه امام عمر در صحبت خواجه بود و در سرای او فرود آمدی، خواجه کس فرستاد و او را به خواند و ماجرا با وی به گفت برفت و دو روز در آن کرد و اختیاری نیکو کرد و خود برفت و با اختیار سلطان را برنشانند و چون سلطان برنشست و یک بانگ زمین برفت ابر در کشید و باد برخاست و برف و دمه در ایستاد، خنده‌ها کردند سلطان خواست که باز گردد خواجه امام گفت پادشاه دل فارغ دارد که همین ساعت ابر باز شود و در این پنج روز هیچ نم نباشد. سلطان براند و ابر باز شد و در آن پنج روز هیچ نم نبود و کس ابر ندید.»

از این دو حکایت استنباط می‌شود که خیام در سالهای ۵۰۶ و ۵۰۸ حیات داشته.

بعد از چهار مقاله برحسب ترتیب زمانی کتاب مرصادالعباد است که در سنه ۶۲۱ تألیف شده و اهمیت این کتاب آن است که نگارنده آن نجم‌الدین رازی معروف به دایه که خود یکی از علماء و متصوفین بوده خیام را نیز از این نقطه نظر مطالعه نموده و دو رباعی بوجه مثال از او می‌آورد.

«... و معلوم گردد که روح پاک علوی نورانی را در صورت قالب خاکی سفلی ظلمانی کشیدن چه حکمت بود و باز مفارقت دادن و قطع تعلق روح از قالب کردن و خرابی صورت چراست؟ و باز در حشر قالب را نشر کردن و کسوت روح ساختن را سبب چیست؟ آن که از زمره «اولئک کالانعام بل هم اضل» بیرون آید و به مرتبه انسانی رسد و از حجاب غفلت